

دو یادداشت عرفانی

حسین عشاقی*

۱. تفسیر عرفانی «لا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ» در دعای رجبیه

جمله «لا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ» بخشی از دعای رجبیه است که از سوی حضرت حجت^ع به دست محمد بن عثمان در توقیعی انتشار یافت؛ ترجمه این فراز این است که: «خدایا فرقی بین تو و والیان امر تو نیست جز اینکه والیان امرت، عبد تو و مخلوق تو هستند».

توضیح عرفانی این فراز، وابسته به بیان يك مقدمه است و آن اینکه «وجود» یگانه است و منحصر در وجود خداست؛ زیرا حقیقت «وجود» (که مقید به هیچ قیدی و مشروط به هیچ شرطی نباشد) یا واجب الوجود بالذات است یا امکان عدم و نیستی دارد. احتمال دوم باطل است؛ زیرا اگر حقیقت «وجود» امکان عدم داشته باشد، لازم می آید هر وجودی و از جمله وجود خداوند، امکان عدم داشته باشد؛ زیرا حکم هر حقیقتی به

* دانشیار گروه فلسفه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی . oshshaq@yahoo.com



همه افرادش سرایت می‌کند؛ بنابراین اگر حقیقت «وجود»، امکان عدم داشته باشد، وجود خداوند هم که فردی از همین حقیقت است، امکان نیستی دارد و ممکن‌العدم خواهد بود و این به معنای انکار موجودیت واجب‌الوجود بالذات است و به الحاد و بی‌خدایی منجر می‌گردد؛ بنابراین باید پذیرفت که حقیقت «وجود»، واجب‌الوجود بالذات است.

از سوی دیگر با براهین توحید ذاتی، اثبات می‌شود که واجب‌الوجود بالذات هیچ تعددی ندارد؛ بنابراین تا اینجا روشن شد که حقیقت «وجود» که همان واجب‌الوجود بالذات است، هیچ تعددی و کثرتی ندارد و منحصر در وجود خداست.

لازمه‌ی درستی این مقدمه این است که هر موجود دیگری در عالم، وجودش عاریه‌ای و مجازی است؛ یعنی این وجود خداست که بالعرض به او انتساب یافته است؛ نه اینکه وجود دیگری باشد در کنار وجود خدا؛ بلکه فقط يك وجود، محقق است که حقیقتاً به خدا تعلق دارد و به گونه‌ی مجازی و عاریه‌ای به دیگری انتساب و تعلق دارد؛ بنابراین وجود «ولایة الأمر» همان وجود خداوند است که به گونه‌ی مجازی و عاریه‌ای به ائمه انتساب دارد و تعلق گرفته است؛ لذا در این دعا، در مقام مناجات با خدا، به خدا خطاب می‌کنیم و می‌گوییم: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا» خدایا، فرقی بین وجود تو و وجود «ولایة الأمر» نیست. در اینجا فقط يك وجود است که به خدا و به ائمه تعلق دارد؛ ولی انتسابش به خدا، حقیقی است و به ائمه، مجازی و عاریه‌ای؛ مثل لباسی است که مالک عبد به عبدش داده است که در اینجا آن عبد، خیال می‌کند که مالک آن لباس شده؛ حال آن که عبد و هر چه دارد مال مالک عبد است نه مال عبد «العَبْدُ وَمَا فِي يَدِهِ كَانَ لِمَوْلَاهُ» و چون «ولایة الأمر» حقیقتاً مالک وجودی نیستند در ادامه عبارت آمده است «إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ» یعنی گرچه همان وجود خدا به شما نیز انتساب دارد؛ ولی این تفاوت هست که «ولایة الأمر» مالکیتشان به آن

وجود یگانه، همانند مالکیت بندگان است نسبت به مالی که در اختیار آنها قرار داده می‌شود که حقیقتاً مالک مالی نمی‌گردند ولی مالکیت خدا حقیقی است.

ممکن است اشکال شود که طبق تحلیل و تفسیر فوق، وجود همه موجودات امکانی، همان وجود خداست که به‌گونه مجازی و عاریه‌ای به آنها انتساب یافته است؛ پس نبود فرق در وجود، به ائمه اختصاص ندارد ولی ظاهر این است که در این فراز دعا، این نبود فرق را به ائمه اختصاص می‌دهد؛ پس این تفسیر پذیرفته نیست.

جواب این است که گرچه مسئله عدم فرق در وجود، به وجود ائمه اختصاص ندارد بلکه همه موجودات امکانی به همان وجود یگانه حق، موجوداند که به صورت عاریه‌ای به آنها انتساب یافته است.

انتساب وجود حق به موجودات، یکسان نیست؛ بلکه بین وجود «ولایة الأمر» و سایرین تفاوت این است که این وجود عاریه‌ای در قوس نزول، ابتدا به «ولایة الأمر» انتساب یافته و سپس به واسطه ائمه، به دیگران تعلق می‌گیرد؛ مثل تصویر واحدی که به ترتیب از آینه‌ای به آینه دیگری منتقل می‌شود و در قوس صعود نیز که رجوع الی الله شکل می‌گیرد، ابتدا وجود عاریه‌ای دیگران به وجود ائمه بازگشته و در نهایت در پرتو رجوع وجود «ولایة الأمر» به وجود خداوند، دیگران به «رجوع الی الله» نایل می‌شوند.

دلیل و سند این ادعاها، جملات بعدی است که فرمود: «فَتَّقْهَا وَرَتَّقْهَا بِيَدِكَ، بَدُّهَا مِنْكَ وَ عَوِّدْهَا إِلَيْكَ...». فتق یعنی انشقاق و متفرق شدن که کنایه از حرکت شیء از وحدت به کثرت است و رتق، عکس فتق است؛ یعنی جمع شدن متفرقات که کنایه از حرکت شیء از کثرت به وحدت است. در این فراز، خطاب به خدا می‌گوییم «فَتَّقْهَا وَرَتَّقْهَا بِيَدِكَ» فتق و رتق وجود «ولایة الأمر» به دست تو است؛ یعنی حرکت، هم از وحدت به کثرت و هم از



کثرت به وحدت، در مورد وجود «ولایة الأمر» به دست تو است و واسطه‌ای بین تو و آنان نیست. هم در قوس نزولی، آنان بدون واسطه دیگران، وجودشان را از وجود حق، به عاریت می‌گیرند و هم در قوس صعودی، آنان بدون واسطه دیگران، وجودشان در وجود حق، فانی می‌گردد و نیاز ندارند که ابتدا در وجود دیگری فانی شوند و سپس با فنای آن دیگری در حق، به فنا در حق نایل گردند؛ برخلاف سایر موجودات که فتق و رتقشان هر دو به واسطه دیگری است.

همین فحوا در جمله بعد نیز دیده می‌شود که می‌گوید: «بَدُّوْهَا مِنْكَ وَ عَوْذُهَا إِلَيْكَ» یعنی در قوس نزولی، شروع وجود «ولایة الأمر» از خداست و از ناحیه خداوند، اول وجود به آنها عاریت داده می‌شود نه اینکه از دیگران بگیرند؛ لذا می‌گوید: «بَدُّوْهَا مِنْكَ». و در قوس صعودی نیز بازگشت وجود ائمه به وجود خداست؛ نه اینکه وجودشان اول به دیگرانی رجوع کرده و بعد با برگشت و عود آن دیگران به خدا، به وجود خدا برگردند؛ لذا می‌گوید «عَوْذُهَا إِلَيْكَ» بر خلاف دیگران که همه با واسطه‌اند.

۲. نکات پنج‌گانه عرفانی درباره دعای جوشن کبیر

۱. از دعا‌های عرفانی که از طریق اهل بیت به ما رسیده است دعای جوشن کبیر است. این دعا، چنان‌که در مصباح کفعمی آمده است دارای صد بند و هر بند مشتمل بر ده اسم از اسامی خداوند است و در پایان هر بندی این جمله آمده است که «سُبْحَانَكَ يَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَوْثُ الْعَوْثُ خَلَصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ».
۲. باید توجه داشت که اسمای الهی از تجلیات خداونداند؛ ولی این گونه نیست که «ذات حق»، مصداق حقیقی آن اسما باشد؛ زیرا هر اسمی به حد و حدودی محدود است



و لذا هر اسمی، تعریف معینی دارد که مانع اغیار است. یعنی موضوعاتی را که واجد آن حد و حدود نیستند از اندراج تحت آن تعریف باز می‌دارد و اینکه «ذات حق»، مصداق حقیقی اسم محدودی باشد، معنایش تحدّد و تقید «ذات حق» است و چنین محدودیتی برای «ذات حق» باطل است و پذیرفتنی نیست؛ بنابراین هیچ اسمی بر «ذات حق» صدق حقیقی ندارد و «ذات حق» مصداق حقیقی هیچ اسمی نیست؛ لذا در نهج البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که «كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُصَوِّفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مُصَوِّفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ»؛ یعنی کمال توحید الهی به خالص‌سازی او است و خالص‌سازی او به نفی هر صفتی از او است.

۳. در پایان هر بندی می‌گوییم: «سُبْحَانَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَوْثُ الْغَوْثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ»؛ با توجه به مطالبی که در بند دوم این نوشتار گفته شد معنی این «سُبْحَانَكَ» این است که خدایا گرچه ما تو را با این اسما می‌خوانیم و تو در جلوه این اسما ظاهر شده و تجلی می‌کنی؛ اما با این حال، تو منزّهی از این که مصداق حقیقی هر يك از این اسمای محدود باشی و هرگز در محدوده تعریف هیچ‌یک از این حقائق محدود اسمی، نمی‌گنجی و محدود نمی‌شوی. همچنین خدایا ما گرچه تو را با این عناوین اسمی می‌خوانیم اما تو منزّهی از محدودبودن در یکی از دو اسم متخالف یا متقابل و هرگز تو این‌گونه نیستی که با تجلی در يك اسم از تجلی در اسم مقابل، ناتوان باشی؛ مثلاً اگر ما ترا با اسم «هادی» می‌خوانیم این‌گونه نیست که تو در حال ظهور در اسم «هادی»، به اسم «مضل» که مقابل اسم «هادی» است متجلی نباشی و اگر تو به اسم «الظاهر» تجلی داری این‌گونه نیست که در حال ظهور به اسم ظاهر، به اسم «الباطن»، متجلی نباشی؛ تو از چنین محدودیتی منزّهی.

۴. از آنچه گذشت، روشن می‌شود که معنای «سُبْحَانَكَ» در هر اسمی، مغایر با معنای «سُبْحَانَكَ» در اسم دیگر است؛ چون متعلق هر تسمیحی، تقید به همان اسمی است که مطرح شده است؛ مثلاً یك «سُبْحَانَكَ» می‌گوید خدایا تو از تقید به اسم «لطیف» منزهی و دیگری می‌گوید خدایا تو از تقید به اسم «غافر» منزهی و نیز در بقیه اسما.

۵. جمله «الْعُوْثُ الْعُوْثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» در پایان هر بند نیز تکرار شده است. مراد از این آتش چیست؟ در بند ۶۹ می‌خوانیم «يَا مَنْ جَعَلَ النَّارَ مِرْصَادًا». طبق این جمله، خداوند آتش را کمینگاه قرار داده است. کمینگاه، جایی است که ناگاه انسان یا حیوانی را گرفته و گرفتار کرده و او را از آزادی دسترسی به سایر جایگاه‌ها و مراتب دیگر، محروم می‌کند. با توجه به اینکه این دعا عمدتاً به اسمای الهی پرداخته مناسب این است که با توجه به فضای اسمائی این دعا و مخصوصاً بند ۶۹ که آتش را تعریف کرده است بگوییم مراد از آتش در اینجا کمینگاهی است که هر اسمی از اسما برای سالک فراهم می‌کند؛ چون جلال و جمال هر اسمی کمینگاهی است برای سالک که او را از رسیدن به مراتب بالاتر باز می‌دارد و او را در محدوده خودش محبوس می‌کند؛ لذا سالک از خدا می‌خواهد که خدایا ما را از کمینگاه هر اسمی از اسمائت نجات بده پس همه بگوییم: «سُبْحَانَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعُوْثُ الْعُوْثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ».

